

ارتباط مفهومی محبت

با سایر مفاهیم همسان و غیر همسان قرآنی

صدیقه سالار*

چکیده

واژه «محبت» و مفهوم آن، در فرهنگ قرآن کریم جایگاه ویژه دارد. این نوشتار درصدد است تا از طریق بررسی تعامل معنایی واژه محبت با برخی از واژگان نظیر مودت، ولایت، عبادت، رحمت، حنان، رأفت و شفقت و تقابل معنایی آن با برخی دیگر، نظیر کراهت، بغض و عداوت، و همچنین از طریق بررسی برخی دیگر از عناصر زبانی قرآن مانند اراده و اختیار، فطرت، معرفت، تقوا، که به گونه‌ای با مفهوم محبت در کاربردهای قرآنی ارتباط پیدا می‌کند، چگونگی روابط مفهومی محبت را با دیگر واژگان همسان و غیر همسان در حوزه زبان قرآن تبیین و آشکار نماید. محبت، به معنای میل طبع همراه با حکمت و نزدیکی بین دو چیز است که اطاعت و وابستگی به محبوب را نتیجه دهد؛ بعد معنوی یک پیوند و برطرف‌کننده نیاز نفسانی انسان و همچنین کشش ذاتی برای رسیدن به نوعی کمال است. از سوی دیگر، محبت نقطه اتصال مفاهیم شاخص قرآنی همچون ایمان، اختیار و اطاعت و دوری از گناه است. این نوشتار نشان می‌دهد که نقش محبت در فرهنگ قرآنی نقشی اساسی است؛ زیرا نقطه اتصال بسیاری مفاهیم قرآنی محبت، حب و محبوب است.

کلیدواژه‌ها: محبت، مودت، کراهت، ولایت، فطرت، اطاعت، تقوا.

مقدمه

علاقه به هر امری چون تعاملات قلبی انسان را در پی دارد، باعث مشغولیت قلب و وابستگی به آن می‌شود. این درحالی است که عموماً علاقه و محبت زمینه‌ساز انگیزه و عمل در انسان شده و خواه و ناخواه باعث انتقال فضایل و رذایل اخلاقی از محبوب به محب می‌شود. جامعه انسانی و بخصوص جامعه کوچک خانواده که سنگ بنای آن است، بدون محبت استحکام نمی‌یابد. حب و بغض دو مظهر جذب و دفع عمومی در مجامع بشری و از مسائل ریشه‌ای و اساسی در اخلاق اسلامی است و از آنجاکه اساس زندگی اجتماعی بشر بر آن استوار بوده و می‌تواند در تربیت و اصلاح انسان نقش مؤثری ایفا کند؛ در دین مبین اسلام از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است. در دین مقدس اسلام، محبت زمینه‌ساز بسیاری از دستورهای اخلاقی و حقوقی است و خدای متعال بعد از بیان یک حکم ارزشی و هنجاری، آن را ناشی از محبت خود می‌داند (بقره: ۱۹۵؛ ممتحنه: ۸؛ مائده: ۸۷؛ نساء: ۱۰۷؛ انعام: ۱۴۱ و...)؛ چنان‌که یکی از اهداف احکام اجتماعی اسلام در مواردی همچون نماز جماعت، حج، ایثار و احسان و...، تحکیم انس، الفت و محبت در بین مردم است؛ زیرا با ایجاد مودت و الفت میان انسان‌ها، در جامعه کمتر نیازی به توسل به قانون (که گاه سخت و تلخ است) برای حل و فصل اختلافات، پیدا می‌شود. در آموزه‌های دینی آمده است که قلب مؤمن حرم خداست؛ از این رو، سفارش شده که چیزی غیر او را در آن راه ندهید. حتی حب فرزندان و اقوام نزدیک انسان نیز باید رنگ الهی داشته باشد و علاقه به آنها باعث عدم اطاعت از فرامین الهی نگردد. در روایات مختلفی نیز بر این مطلب تأکید شده است؛ از جمله: «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲۵) و «هَلِ

الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» (همان، ج ۸، ص ۷۹)؛ آیا دین جز محبت است، و محبت جز طلب محبوب؟ اهمیت موضوع محبت آن‌گاه بیشتر نمایان می‌شود که بدانیم اگر خداوند محبت و عشق به خود را در انسان‌ها قرار نمی‌داد، انسان مهم‌ترین ابزار خود برای رسیدن به کمال و جودی را از دست می‌داد. آنهایی که اعمال و رفتارشان بر مدار محبت و رضای محبوب حقیقی دور می‌زند، در پی زیبایی‌های دنیایی و حتی لذایذ بهشتی نیستند و تنها به این می‌اندیشند که محبوب چه چیز را دوست دارد و چه چیز را دوست ندارد تا مطابق میل او، عملی را انجام دهند و یا از آن دوری کنند. به لحاظ پیشینه، درباره موضوع دوستی و محبت در قرآن آثار مختلفی به رشته تحریر درآمده است که اکثر آنها جایگاه محبت را به‌عنوان یک اصل در فرهنگ قرآنی اسلامی مورد توجه قرار داده‌اند. برای نمونه، کتاب *الحب و المحبة الالهيه* از ابن عربی، تألیف محمود محمود الغراب به بیان لوازم و اسباب محبت، صفات محبان و مراتب محبت از دیدگاه عرفانی پرداخته است. همچنین کتاب *دوستی در قرآن و حدیث*، نوشته محمد محمدی ری شهری، صرفاً به بیان آیات و روایات در زمینه محبت پرداخته است. نیز کتاب *محبت در قرآن و حدیث*، تجلی آن در سیره نبوی، اقوال و احوال عارفان، از علی رافعی، با بررسی جایگاه محبت در روایات و ادعیه اسلامی، از طریق مرور ویژگی‌های محبان و محبوبان خداوند و عوامل ایجاد محبت در بعد روانی و اجتماعی، در پی اثبات این معناست که محبت در اسلام در همه ابعاد سلوک فردی و اجتماعی در متون درجه اول اسلامی مدنظر قرار گرفته است. همچنین مقاله‌های «عشق و محبت از منظر قرآن»، نوشته منتظرین معمار، فصلنامه

او ملایمتی، و با تمایلات و خواسته‌های او تناسبی داشته باشد، پدید می‌آید. می‌توان گفت: محبت، یک جاذبه ادراکی است. ملاک این جذب و انجذاب، ملایمتی است که آن موجود با محب دارد و محبت انسان به چیزی تعلق می‌گیرد که ملایمت کمال آن را با وجود خودش دریافته است (مصباح، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۵۸).

حب، انفعال نفسانی و آگاهانه از تأثیر مطلوب است که چون تکوین شد و ثبات یافت، فعلیت می‌یابد. با این تعریف، چون جاذبه‌های طبیعی و غرایز حیوانی آگاهانه نیست، بدان‌ها جز به مجاز حب گفته نمی‌شود (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۸۳).

محبت در مورد خداوند حالت نفسانی نیست، بلکه از صفات فعلی اوست که به صورت احسان نسبت به عبد ظهور می‌یابد. برخی محبت خداوند را برداشتن حجاب از قلب عبد برای رسیدن به قرب حق دانسته‌اند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۲). برخی نیز به «اراده» معنا کرده و گفته‌اند: محبت، اراده آنچه دیده می‌شود، یا درباره آن گمان خیر می‌رود، است که سه وجه دارد: اول، محبت به خاطر لذت بردن از آن؛ مانند محبت مرد به زن (انسان: ۸). دوم، محبت به خاطر منفعت؛ مانند محبت به چیزی که از آن نفع برده می‌شود (صف: ۱۳). سوم، محبت به دلیل فضیلت داشتن؛ مانند دوست داشتن اهل علم به خاطر علم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۱۴). از نظر اینان، محبت نه حالت انفعالی، بلکه از افعال نفسانی است. قوای باصره، سامعه، حافظه، متخیله، سایر قوا و حواس ظاهری و باطنی ما هر یک فعل خود را به شکلی غیرارادی و ناآگاهانه دوست می‌دارند و این دوستی آنها را به سوی فعلش جذب می‌کند؛ چشم را به سوی دیدن آنچه دوست دارد، جذب می‌کند و گوش را به سوی شنیدن، و این نیست مگر به خاطر اینکه کار هر قوه کمال او است و

کوثر، شماره ۱، ۱۳۸۰؛ «محبت از نگاه قرآن»، منتظرین معمار، فصلنامه کوثر، شماره ۵، ۱۳۸۱. در این دو مقاله محبت از منظر قرآن به اختصار بررسی شده است اما به رویکرد تطبیقی مفاهیم همسان و غیر همسان قرآنی مورد بررسی قرار نگرفته است. بنابراین با بررسی‌های انجام‌شده، در موضوع این پژوهش، کتاب و مقاله مجزایی یافت نشد. از آنجاکه این نوشتار واژه «محبت» را در مقایسه با واژگان و مفاهیم مرتبط قرآنی بررسی می‌کند و در نهایت، تصویر تقریباً جامعی از این مفهوم در لغت و کاربرد قرآن کریم برای مخاطب ترسیم می‌نماید، رویکردی تازه و بدیع به‌شمار می‌رود.

در مقاله حاضر، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم: واژه «محبت»، چه در سطح معنای پایه و چه در ساحت کاربرد قرآنی، با چه واژگانی در ترادف یا تقابلی معنایی قرار دارد؟ و چه جایگاهی را برای محبت در میان مفاهیم یادشده مشخص می‌کند؟

از طریق بررسی وجوه اشتراک و افتراق معنایی محبت با واژگان همسان و مترادف و مقایسه واژگان متضاد و غیر همسان با آن، حوزه معنایی محبت را مشخص و با نشان دادن ارتباط محبت با مفاهیم مرتبط و کلیدی قرآن، در بافت و سیاق آیات، جایگاه رفیع محبت را در فرهنگ قرآنی تبیین می‌کنیم.

تعریف محبت

محبت از ریشه «حَبَّ»، نقیض «بغض» به معنای کشش شدید، دوست داشتن و مودت است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ذیل ماده حب) حَبُّ به معنای محبت و حَبُّ (با کسره) به معنای حبیب و محبوب به کار رفته است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده). محبت در اصطلاح، حالتی است که در دل یک موجود ذی‌شعور، نسبت به چیزی که با وجود

روابط مفهومی در سطح مترادف

ترادف یا هم‌معنایی یکی از برجسته‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در ساخت روابط مفهومی در دستگاه واژگان است. از راه‌های تشخیص واژه‌های هم‌معنا، جانشین‌سازی است؛ یعنی دو واژه هم‌معنا باید بتوانند در تمامی جایگاه‌ها در جای یکدیگر بنشینند. ولی باید توجه داشت که لغت‌دانان در باب مترادف تام وحدت‌نظر ندارند. برخی بر این باورند که در هیچ زبانی هم‌معنایی تام و کامل وجود ندارد (لاینز، ۱۳۹۱، ص ۹۴) و با بررسی دو یا چند کلمه به‌ظاهر مترادف می‌توان به دست آورد که آنها از جهات گوناگونی نظیر مقدار کاربرد، مقبولیت، رسمیت یافتن، تراز ادبی، و نیز از حیث همراهی با قیود و صفات مختلف متفاوتند و به‌طور کلی، مترادف در فرهنگ زبان به‌طور عام و فرهنگ زبان قرآن به‌طور خاص عموماً در سطح مترادف نسبی و تداخل مفهومی است. با توجه به آنچه ذکر شد، واژگانی را که در قرآن کریم به‌گونه‌ای مترادف با معنا و مفهوم محبت به‌کار رفته است، بررسی نموده و ارتباط آن را با واژه «محبت» تبیین می‌نماییم.

لازم به ذکر است که برخی از این واژگان مانند مودت، رحمت، شفق و الفت ارتباط معنایی مستقیم، و برخی مانند رأفت و حنان رابطه غیرمستقیم با مفهوم محبت دارند.

الف. ارتباطات معنایی مستقیم

ارتباط معنایی مستقیم بدین معناست که محبت مستقیماً با آن واژگان اشتراکات معنایی دارد.

رابطه معنایی محبت و مودت

مودت از ریشه «ود» به‌معنای آرزو کردن و دوست داشتن (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۹۹)، دلالت بر علاقه و محبت می‌کند. همان‌گونه که در معنای محبت دیده شد،

هر قوه‌ای با کار مخصوص به خود، با برطرف کردن حجاب طبیعی خود، نقص خود را تکمیل می‌کند. معنا و مفهوم حب مال و جاه و حب علم نیز به همین شکل است؛ چون انسان با هر یک از مال و جاه و علم، استکمال می‌یابد؛ به همین جهت، آنها را دوست می‌دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۱۲). علامه طباطبائی در مفهوم محبت نوشته است:

محبت از تعلق و ارتباط وجودی بین محب و محبوب ناشی می‌شود؛ و یا به عبارتی، انجذاب بین علت مکمل و یا شبیه به آن، و بین معلول مستکمل و یا شبیه به آن؛ لذا ما افعال خود را دوست می‌داریم تا به وسیله آن به کمال برسیم و آنچه را هم که متعلق به افعال ماست دوست می‌داریم، تا آن را وسیله و ابزار برطرف کردن نیازهایمان قرار دهیم (همان، ص ۴۱۱)

دوستی خداوند به‌معنای آن است که آن چیزی را که دوست داشته است برای موجود، کمال می‌داند و کمال انسان نیز تخلق به صفات باری تعالی است. وقتی خداوند ایمان را در درون انسان دوست‌داشتنی قرار داده است، یعنی «ایمان» مظهر تخلق به صفات ربوبی و راه کمال اوست و هر صفت دیگری را که خداوند برای انسان دوست می‌دارد، مظهري از مظاهر ایمان است. پس وقتی خداوند محسنین را دوست دارد، بدین معناست که آنها در صفت محسن، خداگونه شده‌اند. در واقع، خداوند خود را دوست می‌دارد؛ چراکه محسن، مطهر، صابر، مقسط و... از مظاهر خداوند و از مصادیق ایمان هستند.

به بیان دیگر، حب نتیجه تناسب، و بغض نتیجه تناکر است. وقتی خداوند انسانی را دوست دارد، یعنی او با خداوند تناسبی پیدا کرده است (نراقی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۴۹). این همان رضوان الهی و تخلق به صفات ربوبی است.

کبریایی در دل پدید می‌آید (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۶۶). محبت در مقایسه با مودت، آثار و پیامدهایی آشکار دارد؛ مثل الفت و آمد و شد و احسان؛ مانند آیه ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً﴾ (روم: ۲۱).

اگر خدای تعالی را ودود می‌خوانند، به همین جهت است که او بندگان خود را دوست می‌دارد و آثار محبت خود را با افاضه نعمت‌هایش بر آنان ظاهر می‌سازد. و به این دلیل، خدای تعالی نسبت به انسان‌ها ودود است: ﴿وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾ (بروج: ۱۴) و شاید ودود خواندن خدا از این باب باشد که کلمه مودت دلالت دارد بر اینکه خداوند نسبت به افراد مورد مودت، خود را متعهد می‌داند که مراعات حال آنان را نموده و از حالشان تفقد کند. حتی بعضی گفته‌اند: مودت خدا نسبت به بندگان این است که مراعات حال ایشان را بکند و از حالشان تفقد کند (همان، ج ۱۰، ص ۳۷۴).

رابطه معنایی محبت و رحمت

در آیاتی مانند ﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ۲۱) و آیاتی مشابه، واژه مودت در کنار رحمت قرار گرفته است. بنابراین، با توجه به روابط معنایی مودت با محبت، می‌توان ارتباط این دو واژه را بررسی کرد.

رحمت از ماده «رحم» به معنای عاطفه (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۲۳۱۱) یا نوعی مهربانی و رقت است که مقتضای احسان می‌باشد. رحمت گاهی فقط در مهربانی صرف و گاهی فقط در احسان به کار می‌رود. بنابراین، مراد از «رحمت خدا» در آیاتی مانند ﴿إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ﴾ (هود: ۹۰). فقط احسان است نه رقت قلب

این واژه یکی از نزدیک‌ترین واژگان از نظر معنایی به محبت است.

کاربرد «ود» در معنای محبت، مانند آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم: ۹۶) است که محبت را به عنوان وعده جمیلی از ناحیه خدای تعالی معرفی می‌کند؛ بدین معنا که به زودی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند، مودتی در دل‌ها قرار می‌دهد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۱۱۳). مراد از «بود» در آیه ﴿رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ (حجر: ۲) آرزو کردن است؛ زیرا کلمات «لو» و «كانوا» دلالت دارند بر اینکه «بود» به معنای آرزو است؛ یعنی اینکه آرزو می‌کنند ای کاش در گذشته اسلام می‌آوردند، نه اینکه ای کاش امروز دارای اسلام و ایمان باشند (همان، ج ۱۲، ص ۹۷).

وجه افتراق حب و ود این است که محبت همواره مستوجب میل طبیعی به همراه حکمت و مصلحت است، ولی «وداد» اکثراً یک امر طبیعی و کشش درونی بدون حکمت است (عسگری، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۱۲). از جهت دیگر «وداد» مرتبه ضعیف‌تر و عمومی‌تر از محبت است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۶۳). با وجود این، هر مودتی محبت نیست. برای نمونه، می‌توان گفت: «احب الصلاة» ولی «أود الصلاة» درست نیست؛ چراکه معمولاً افراد به طبع خود اشتیاق به نماز ندارند و دوست داشتن آن به خاطر حکمتی است که با عقل دریافت می‌شود. مودت دوطرفه است، ولی محبت می‌تواند یک‌طرفه باشد. مودت همان محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد؛ در نتیجه، نسبت مودت به محبت، نسبت خضوع است به خشوع؛ چون خضوع آن خشوعی است که در مقام عمل اثرش هویدا شود، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است، که از مشاهده عظمت و

از انفاق است. احسان از ریشه «حسن» و ضد و مخالف زشتی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۱۴). ضد و مخالف زشتی ممکن است هریک از معانی زیبایی و یا نیکی باشد، ولی احسان عموماً به نیکی اطلاق می‌شود، نه زیبایی چهره.

در آیه ﴿وَالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾ (بقره: ۸۳) خداوند انسان را به نیکی کردن به پدر و مادر سفارش می‌کند. احسان به پدر و مادر، شامل محبت، خدمت، کمک مالی، علمی، عاطفی و مشورت با آنان می‌شود.

احسان، شامل هر نوع محبت و خدمت می‌شود، ولی انفاق معمولاً در کمک‌های مالی به کار می‌رود. از سوی دیگر، احسان سبب محبت می‌شود و محسن محبوب است. پس رابطه این دو واژه، رابطه عموم و خصوص من وجه است؛ به شکلی که برخی از محبت‌ها احسان است و نوعی از احسان نیز محبت کردن است. احسان نوعی رحمت است و محبت خداوند به بندگان همان احسان او به آنهاست.

رابطه معنایی محبت و الفت

الفت از ریشه «الف» به معنای پیمان بستن، گردهم آمدن، متحد شدن، کامل شدن، و وصل شدن (همان، ج ۹، ص ۹) است. در مورد انسان این جمع شدن به همراه میل و قبول است. همچنین الفت به معنای دوست داشتن (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۹۲)، ضمیمه شدن چیزی به دیگری و انس و محبت (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۰۷) است.

در آیه ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ﴾ (نور: ۴۳) الفت به معنای اتصال و پیوند؛ در آیه ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ﴾ (توبه: ۶۰) تألیف قلب به معنای جلب محبت است.

(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۷). رحمت به معنای نوعی تأثیر نفسانی است که از مشاهده محرومیت محرومی که کمالی را ندارد، و محتاج به رفع نقص است، در دل پدید می‌آید، و صاحب‌دل را وادار می‌کند او را از محرومیت نجات داده و نقصش را رفع کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۶۶).

میان محبت و رحمت تفاوت‌هایی وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. محبت غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک‌جانبه و ایثارگرانه است؛ زیرا برای بقای یک جامعه، گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن محبت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و رحمت دارد. بنابراین، محبت، انگیزه ارتباط در آغاز زندگی مشترک است، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد رحمت جای آن را می‌گیرد.

۲. محبت بعد معنوی پیوند، و رحمت جنبه عملی آن را نشان می‌دهد (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۳۹۳).

۳. محبت حالتی است که نیاز نفسانی را برآورده می‌کند و شخص خود به آن نیاز دارد، ولی رحمت حاجت دیگری را برمی‌آورد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۷).

۴. اول محبت و سپس رحمت (که حاصل محبت است) در دل ایجاد می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۹۲).

رابطه معنایی محبت و احسان

احسان، جامع‌ترین و وسیع‌ترین واژه در باب نیکی است. هر عمل خیر و نیکی، اعم از نیکی معنوی و روحی (مانند محبت کردن) و مادی (مانند انفاق)، شامل بازه معنایی احسان است؛ همچنان‌که دایره احسان، گسترده‌تر

است؛ ولی در مورد محبت خدا به انسان با توجه به ویژگی‌های ذکر شده برای آن، واژه خلیل و خلة به کار نمی‌رود.

رابطه معنایی محبت و شغف

شغف به معنای غلاف قلب است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۳۶۰). شغف در اصل، ولع، تصرف و نفوذ و احاطه را می‌رساند و به معنای محبت باطنی و عمیق، هوا و احاطه قلب و حاکم شدن بر آن است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۸۱). «شغف بالشیء» یعنی: از ته دل او را دوست داشت.

این کلمه فقط یک بار در قرآن در آیه «امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» (یوسف: ۳۰) در همین معنای آمده است؛ یعنی محبت جوان، غلاف قلب زن را پاره کرده و در جوفش نشسته است. اشاره به حب شدید دارد.

رابطه معنایی محبت و اخوت

ریشه اخوت از «اخ» (اصل آن اخو) است. «اخو» به معنای دوست و صاحب است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۱)؛ یعنی آنکه تو را با دیگری در نسب یا قرابت یا دوستی پیوند زند، و یا کسی که در هر مناسبت و مشارکتی با تو پیوند داشته باشد. به برادر و یا به دو نفر که تحت یک عنوان قرار می‌گیرند و با هم مناسباتی در قبيله، دین، شغل و دوستی دارند، «اخوت» گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۸؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۲). به عقیده برخی، به مراحل ابتدایی دوستی‌ها اخوت اطلاق می‌شود، ولی وقتی محبت، الفت و مودت خالص در بین آنها ایجاد شد، به آن «اخوان» گفته می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۵۰).

برای نمونه، در آیه «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (اسراء: ۲۷)، «اخوان» یعنی از نظر طریقت،

نیز در دو آیه «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» (آل عمران: ۱۰۳)، و «لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» (انفال: ۶۳) الفت به معنای محبت و دوستی است (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۲۸۷).

می‌توان نتیجه گرفت که الفت، هم در معنای پیوند و ضمیمه شدن بین دو چیز اعم از انسان و غیرانسان و هم در معنای محبت و دوستی به کار می‌رود. ولی همواره محبت بین دو انسان، الفت آن دو را در پی دارد؛ به این معنا که الفت از پیامدهای محبت است، و انس و نزدیکی محب و محبوب را به دنبال دارد.

رابطه معنایی محبت و خلة

خلة از ریشه خلل است. خلل به معنای فاصله و گشادگی بین دو چیز است؛ مانند آیه «وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا» (کهف: ۳۳). خلة به معنای نیاز و احتیاج (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۴۰)، مودت، دوستی و محبت (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۲۱۶) است؛ مانند آیات «يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ» (بقره: ۲۵۴) و «يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ» (ابراهیم: ۳۱) و «يَا وَيَلْتِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (فرقان: ۲۸).

در وجه آنکه خلة و خلیل به معنای دوستی است، چهار علت ذکر شده: یکی آنکه دوستی و مودت در وسط نفس قرار دارد و یا آنکه نفس را می‌شکافد و در آن اثر می‌گذارد و اینکه احتیاج به آن دوستی زیاد است و رفع حاجت دوست خود می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۰) و یا آنکه خلیل دوست همرازی است که در درون و اسرار دوستش نفوذ دارد (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۹۶).

بنابراین، در مورد محبت و دوستی انسان به خداوند، «خلة» به کار می‌روند؛ مانند «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء: ۱۲۵) چون انسان نسبت به خالق خود نیازمند و فقیر

که آدمی نمی‌تواند نفس خود را از دوست داشتن او و رام شدن در برابر خواسته‌های او بازدارد، و قهراً مطیع او می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۲۴).

بنابراین، می‌توان گفت: محبت مفهومی اساسی و کلیدی در پیدایش مفهوم ولایت است و نه لازمه و یا مترادف با آن؛ و اینسکه «محبت» در برخی کاربردهای ولایت ظهور ندارد، به استعمال خاص آن برمی‌گردد، نه در معنای اصلی و غالبی آن.

در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ﴾ (مائده: ۵۱) کلمه «ولایت» به معنای قرب محبت و معاشرت، جامع هر دو فایده و هر دو معناست؛ هم معنای نصرت و هم محبت و امتزاج روحی (همان؛ آلوسی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۳۲۴)؛ محبتی که باعث نزدیکی دل‌هایشان می‌شود و غالباً باعث انتقال فضایل یا رذایل اخلاقی از محبوب به محب می‌گردد. بنابراین، هر ولایتی محبت نیست؛ چراکه هر خویشاوند و سرپرستی محبوب نمی‌باشد و هر محبتی نیز ولایت نیست؛ زیرا محبت بر دو وجه است: محبت مادی (مانند حب متاع دنیا) و محبت معنوی (مانند حب مناجات)، و حب متاع دنیا (مانند حب غذا یا لباس) شامل معنای ولایت نمی‌شود.

قرآن کریم محبت الهی را نتیجه اطاعت از اوامر خداوند، و اطاعت و محبت را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۳۱). گرچه برخی محب اهل بیت هستند، ولی از آنها پیروی نمی‌کنند (مانند علاقه یک فرد مسیحی به اهل بیت). هرچند این محبت برای آنها آثار و برکاتی دارد، ولی محبت مورد نظر قرآن نیست.

از این نکته می‌توان برای تفسیر آیه ولایت ﴿إِنَّمَا وَلَّيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ

سنخیت و ملازمت مانند دو برادر هستند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۸۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۳۴). در آیات ﴿إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ (آل عمران: ۱۰۳) و ﴿وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ (حجر: ۴۷) و برخی آیات دیگر، اخوان به معنای محبت، مودت و علاقه دو جانبه است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۳۱۳؛ ج ۹، ص ۱۴۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۲۸۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۰۶).

رابطه معنایی محبت و ولایت

لغت‌شناسان و کتاب‌های معتبر لغت‌شناسی، عمدتاً کلمه «ولایت» را به معنای سرپرستی، عهده‌داری امور، سلطه، استیلا، رهبری و زمام‌داری معنا کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۶۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷۰؛ جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۵۲۸). با وجود این، ولایت در معنای محبت نیز به کار رفته است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۵۵). ولایت در اصل به معنای برطرف شدن واسطه بین دو چیز است، به گونه‌ای که بین آن دو، واسطه‌ای که از جنس آنها نیست وجود نداشته باشد. لیکن از باب استعاره، در معنای نزدیکی چیزی به چیز دیگر نیز استعمال می‌شود، حال این نزدیکی، چه به مکان باشد و چه خویشاوندی و چه به مقام و منزلت و چه به دوستی و محبت و چه به غیر اینها (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۵۵). اگر هدف از نزدیکی، تقوا و یا پیروزی باشد، در چنین هدفی، همان ناصر و یاوری است که هیچ مانعی او را از نصرت شخصی که به وی نزدیک شده و نسبت به او ولایت دارد باز نمی‌دارد. اگر از جهت معاشرت و محبت و علاقه دل‌ها به یکدیگر باشد، در این صورت، کلمه «ولی» معنای محبوب را می‌دهد؛ محبوبی

داشتیم؛ هم آنان را دوست می‌داشتیم و هم از اینکه مبادا گرفتار مهالک شوند می‌ترسیدیم، و به همین منظور نصیحت و دعوت به سوی حق را از ایشان دریغ نمی‌کردیم (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۵).

مشفق و شفقت، برخلاف فارسی که صرفاً در معنای مهربانی و محبت به کار می‌رود، در عربی اکثراً به معنای خوف و ترسی است آمیخته با محبت و احترام. و همان‌گونه که در فرهنگ لغات مختلف به چشم می‌خورد، بیشتر در معنای ترس به کار می‌رود تا محبت.

رابطه معنایی محبت و حنان

حنان از ریشه «حنن» به معنای رحمت (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۹)، عاطفه و شفقت (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۲۹) است. بنابراین، حنان از رابطه مفهومی با واژه محبت برخوردار است. این واژه در قرآن کریم فقط یک بار در آیه ﴿وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا﴾ (مریم: ۱۳) آمده است، که اکثر مفسران با توجه به کتب لغت، آن را به رحمت و شفقت تفسیر کرده‌اند. و برخی آن را به معنای محبت دانسته‌اند (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۱۱۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ق، ج ۶، ص ۷۸۲). هنگامی که بنده از سوی خدای متعال به این صفت متصف می‌شود، بدین معناست که قلب او خاشع و جوارح وی خاضع گشته و خشیت، رحمت و محبت او در راه خدا و برای خدا خواهد بود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۱۲۹).

رابطه معنایی محبت و رأفت

با توجه به روابط معنایی رحمت با محبت، می‌توان ارتباط رحمت و رأفت را بررسی کرد؛ چراکه برخی رأفت را به معنای رحمت دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۶۵). برخی در معنای این دو تفاوت‌هایی در نظر

یُونُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده: ۵۵) نیز استفاده کرد. اکثر مفسران مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در این آیه، ولایت را به معنای سرپرستی و رهبری تفسیر می‌کنند (طریحی، ۱۳۷۵ق، ج ۳، ص ۳۲۷). ولی اگر «ولایت»، محبت نیز تفسیر شود (چنان‌که برخی مفسران به آن اشاره نموده‌اند) (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۷)، با توجه به تعریف قرآن از محبت حقیقی - که لازمه آن اطاعت و فرمان‌برداری است - در این آیه، ولایت به معنای سرپرستی و اطاعت است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، قرآن وقتی محبت را در مورد انسان‌ها نسبت به هم و یا انسان نسبت به خداوند به کار می‌برد، منظورش (مانند آیه ۳۱ -سوره آل عمران)، اساساً محبت به معنای سرسپردگی و مطابعت از محبت است. گرچه در مورد محبت حقیقی انسان‌ها نسبت به اشیا و مادیات، وقتی که قلب آنها را احاطه کند نیز این تسلط، سرسپردگی و تابعیت صدق می‌کند.

رابطه معنایی محبت و شفقت

شفقت به معنای خوف و ترس، و مشفق به معنای نصیحت‌کننده‌ای که برای صلاح مخاطبش بسیار علاقه‌مند است (قرشی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۹۲)، همچنین به معنای رقت قلبی از روی محبت که همراه با ترس است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۱۷۹)، می‌باشد.

در قرآن کریم نیز در آیات مختلف همواره «شفقت» به ترس همراه با محبت اطلاق می‌شود که هر وقت با حرف «من» متعدی شود، معنای ترس در آن روشن‌تر از محبت است و اگر با حرف «فی» متعدی گردد، معنای عنایت و محبت در آن روشن‌تر از ترس به ذهن می‌رسد، همچنان‌که آمده است: ﴿إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ﴾ (طور: ۲۶)؛ یعنی ما در دنیا نسبت به خانواده خود شفقت

محبت و کراهت

«کره» به معنای ناپسند دانستن، امتناع، و ضد حب (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۰۶) و مقابل طلب کردن با انتخاب و اختیار است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۵۰).
در آیه «لَکِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَ زِينَةُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ» (حجرات: ۷) تقابل «کره» با محبت به روشنی دیده می‌شود.
«کره» به فتح اول، ناپسندی و مشقتی است که از خارج بر شخص وارد و تحمیل شود و به ضم اول، مشقتی که از درون و نفس انسان باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۰۷).

این مطلب مورد تأیید قرآن مجید است. کره (به ضم کاف) در آیات «كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ» (بقره: ۲۱۶) و «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا» (احقاف: ۱۵) آمده است. کره در هر دو آیه از درون آدمی است نه از خارج. کره (به فتح اول) مانند: «قَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا» (فصلت: ۱۱)؛ یعنی: حتماً باید فرمان برید اگر به رغبت نباشد مجبورید. اگر کراهت مقابل طلب کردن با انتخاب و اختیار است، محبت که مقابل آن است، به معنای طلب کردن با انتخاب و اختیار است. محبت به هر چیز کشش و جاذبه‌ای را نسبت به آن در انسان پدید می‌آورد که باعث طلب و اراده آن چیز در درون انسان می‌شود. از اینجاست که به اهمیت واقعی محبت در دین اسلام پی می‌بریم؛ آنجا که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲۵) و «و هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» (همان، ج ۸، ص ۷۹).

محبت و بغض

«بغض» نقیض حب (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۱۲۱)؛

گرفته‌اند؛ از جمله آنکه رأفت از رحمت خالص‌تر و لطیف‌تر است. رحمت مطلق عاطفه است و صلاح و مصلحت در آن لحاظ شده، اگرچه لازمه آن درد و کراهت باشد؛ مانند معالجه مریض به آنچه کراهت دارد. ولی رأفت بر کراهت قرار نمی‌گیرد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۱۱۲). رأفت از جهت کیفیت قوی‌تر، و رحمت از جهت کمیت عام‌تر است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۶).

برخی نیز رأفت را در جهت دفع ضرر، و رحمت را در جهت جلب منفعت دانسته‌اند (آلوسی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۷، ص ۱۹۰). معنای اخیر زمانی صحیح به نظر می‌رسد که در مورد خداوند باشد و دو واژه در مجاور هم قرار گیرند؛ مانند آیه «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» (توبه: ۱۲۸).

گرچه بعضاً محبت و رأفت به‌جای هم و در کنار یکدیگر استفاده می‌شوند، و رابطه و سیعی میان محبت و رحمت وجود دارد؛ ولی به نظر می‌رسد رابطه معنایی قابل توجهی میان محبت و رأفت وجود ندارد و آنها با هم ارتباط معنایی غیرمستقیم دارند. رأفت در اکثر موارد به معنای رقت قلب و دلسوزی است، ولی محبت - همان‌گونه ذکر شد - گرایش و کشش ذاتی برای رسیدن به نوعی کمال است، که در این تعاریف، تفاوت این دو واژه به روشنی هویدا می‌گردد. در آیه «وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَيْشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور: ۲) نیز رأفت نه در معنای محبت، بلکه به معنای دلسوزی به کار رفته است.

روابط مفهومی بر محور تقابل

در این بخش، به بررسی واژگانی می‌پردازیم که در معنای مخالف و یا متضاد با محبت در قرآن کریم آمده‌اند، تا با مشخص شدن وجه اختلاف آنها، رابطه مفهومی آنها با محبت تبیین گردد.

نموده‌اند، بجز پرهیزگاران که دوستی و محبت آنان نسبت به هم همیشگی است.

رابطه محبت با مفاهیم قرآنی

در این بخش، به بررسی و تحلیل مفاهیم کلیدی قرآن، نظیر اراده و اختیار، فطرت، معرفت، تقوا و... با توجه به ارتباط آنها با مفهوم محبت، می‌پردازیم.

رابطه محبت با اراده و اختیار

به عقیده برخی، محبت بلیغ‌تر از اراده است؛ یعنی هر محبتی به اختیار کردن و طلب و اراده منجر می‌شود، ولی هر طلبی محبت نیست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۱۴). در آیه ﴿لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنَّ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلٰى الْاِيْمَانِ﴾ (توبه: ۲۳)، ارتباط محبت با اختیار کردن به روشنی دیده می‌شود؛ یعنی پدران و برادران خود را اگر کفر را بر ایمان اختیار کردند بر خود ولی می‌گیرید. آیه ﴿اَسْتَحِبُّوْنَ الْحَيٰةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْاٰخِرَةِ﴾ (نحل: ۱۰۷) نیز یعنی: آنها حیات دنیا را به جای آخرت اختیار نمودند.

به‌خاطر همین ارتباط است که خداوند در آیات مختلف محبت و علاقه را قرین انجام عمل دانسته است. بنابراین، اگر آن عمل جزء اعمال خیر باشد، مانند آیه ﴿فِيهِ رِجَالٌ يَّحِبُّوْنَ اَنْ يَّتَّظَّهُرُوْا وَاللّٰهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِيْنَ﴾ (توبه: ۱۰۸)، پاداش و حسنه برای آن در نظر می‌گیرد و اگر جزء اعمال شرّ و ناصواب باشد، عقاب برای آن در نظر گرفته است؛ مانند آیه ﴿اِنَّ الَّذِيْنَ يَّحِبُّوْنَ اَنْ تَشِيْعَ الْفٰحِشَةُ فِي الدُّنْيَا اَمَّنُوْا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ (نور: ۱۹)؛ چراکه علاقه و محبت به امری انسان‌رابه‌سوی انجام آن جذب می‌کند.

طریحی، (۱۳۷۵، ج ۴، ص ۱۹۷)، تنفّر نفس از چیزی است که از آن بیزار است و در مقابل، حب، اشتیاق نفس به چیزی می‌باشد که به آن راغب است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۶).

در آیه ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِيْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ﴾ (آل عمران: ۱۱۸) «بغضاء» در معنای کینه و دشمنی و عدم علاقه و محبت به کار رفته است.

محبت و عداوت

«عداوت» از ریشه عدو به معنای تجاوز است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۱۳). در ارتباط با قلب، به آن «عدوات» گویند، در راه رفتن نیز عدو به معنای دویدن است و گاهی در عدم رعایت عدالت در معامله است که عدوان و عدو گویند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۵۳). اگر عداوت در کنار بغض قرار گیرد، «عداوت» به معنای دشمنی ظاهری و «بغضاء» به معنای کینه و دشمنی قلبی است؛ مانند آیه ﴿وَ اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (مائده: ۶۴).

عداوت که عموماً در ارتباط با کینه قلبی نسبت به کسی استفاده می‌شود، در این معنا مخالف با واژه «محبت» است. در آیات مختلف قرآن کریم، از جمله آیه ﴿الْاٰخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ﴾ (زخرف: ۶۷)، مقابله «عداوت» با محبت و علاقه قلبی به وضوح دیده می‌شود. مراد از «اخلاء» در آیه فوق، مطلق کسانی است که با یکدیگر محبت می‌کنند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۱۲۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص ۵۵۹) و در مقابله با واژه «عدو» آمده است؛ یعنی آنان که دوستی و محبتشان بر اساس امور مادی بوده است در روز قیامت دشمنان یکدیگر خواهند بود، و آنان کسانی هستند که بر اساس کفر و نافرمانی خدا و مخالفت با پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوستی

رابطه محبت و اطاعت

قرآن کریم محبت الهی را نتیجه اطاعت از اوامر خداوند، و اطاعت و محبت را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۳۱)؛ یعنی کسانی محب واقعی خداوند هستند که دستورات الهی را که توسط قرآن و رسول خدا ﷺ بیان شده، عمل کنند. و اگر در این راه ثابت قدم باشند، روز به روز بر محبت آنها افزوده می‌شود و این محبت فزاینده باعث اطاعت و فرمان‌برداری بیشتر آنها می‌گردد: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (بقره: ۱۶۵) وقتی محبت، از مظاهر محدود و ناپایدار خود بگذرد و به مرتبه اعلیٰ برسد، به صورت اطاعت و پرستش درمی‌آید که سزاوار کمال مطلق و غنی بالذات است. در این مرتبه، هرچه به او تقرب جوید و کشش یابد محبتش شدیدتر می‌شود. شدت حب از جهت تأثیر آن در قوا و عواطف و انگیزه‌هاست، تا آنجا که هر نقشی را جز نقش او نمی‌بیند (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۷). قرآن محبت و اطاعت را به صورت عمل و عکس‌العمل و تشدیدکننده یکدیگر می‌داند. این روند، با محبت الهی که خداوند در وجود همه انسان‌ها نهاده است شروع می‌شود: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ (حجرات: ۷) پاک نگه داشتن این ودیعه الهی باعث علاقه به آنچه که محبوب دوست دارد، و در نتیجه، اطاعت او و تلبس به صفات نیکو می‌شود و عکس‌العمل آن، محبت خداوند نسبت به بندگان مطیع و صالح اوست.

هرچه اطاعت از دستورات الهی بیشتر شود محبت الهی نیز در درون انسان‌ها بیشتر می‌شود: ﴿...الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ (بقره: ۱۶۵) و این روند تا رسیدن انسان‌ها به بالاترین درجات ایمان و کمال ادامه می‌یابد.

ارتباط محبت با معرفت

محبت از یکسو، معلول معرفت و از سوی دیگر، علت طاعت است؛ زیرا نه محبت بی‌معرفت به دست می‌آید و نه طاعت بدون محبت (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۴۱). با داشتن معرفت، مادام که انسان زشتی باطن گناه را درک کند از آن دوری می‌کند و مراتب دوری او از گناه، به درجه معرفت و یقین او به زیانباری گناهان بستگی دارد. معرفت به وسیله شناساندن زشتی گناه و معصیت، دریچه خودشناسی و خداشناسی و در نهایت، عشق به معبود را در درون انسان می‌گشاید و نتیجه آن، رسیدن به همان ودیعه الهی در درون، یعنی ایمان است، که حاصل محبت می‌باشد.

رابطه محبت و تقوا

خداوند می‌فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾ (توبه: ۱۰۸) هرگز در آنجا نایست؛ چراکه مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن به نماز ایستی. و در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند، و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد.

با توجه به این آیه، راه رسیدن به محبت تقواست، و مکان و مرکز محبت «مسجد» و معلم محبت، یعنی کسی که به بالاترین درجه محبت و محب خدا بودن رسیده تا طریق آن را به دیگران بیاموزد، رسول خدا ﷺ است (همان، ص ۶۸). تقوا عام‌ترین توصیف خداوند از صالحان در قرآن کریم است. راه رسیدن به تقوا، خودنگهداری و ترک محرّمات و انجام اعمال صالح است که از اطاعت خدا و رسول او نشئت می‌گیرد. تقوا نیز مانند اطاعت، همان‌گونه که از محبت نشئت می‌گیرد، باعث جلب محبت محبوب نیز می‌شود. ﴿بَلَى مَنْ أَوْفَى

الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده: ۱۸)
 حبّ به معنای قربت و نزدیکی آمده است. به همین دلیل،
 برخی حبّ الهی را به معنای قرب او دانسته‌اند (طریحی،
 ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۲).

اهمیت موضوع محبت از آنجا مشخص می‌شود که
 بدانیم اگر خداوند محبت و عشق به خود را در انسان‌ها
 قرار نمی‌داد، انسان مهم‌ترین وسیله‌ای برای دستیابی و
 رسیدن به کمال و جود خود را از دست می‌داد. خداوند
 در آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ
 مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزِينَهُ فِي
 قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ
 الرَّاشِدُونَ» (حجرات: ۷) می‌گوید: شما در معرض هلاک و
 گمراهی بودید، ولی چون خداوند ایمان را برای شما
 دوست‌داشتنی گردانید، از این رو، مشرف به هلاک نیستید
 (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۳۱۳). یعنی بدون حبّ
 الهی تمامی انسان‌ها در معرض هلاکت و تباهی هستند، و
 این محبت خداوند است که به آنها ارزش انسانی می‌دهد
 و آنها را به سعادت می‌رساند.

رابطه محبت و فطرت

انسان فطرتاً محبّ حقیقت است و ایمان، زینت دل و جان
 اوست؛ ولی وقتی انسان فطرت پاک خویش را آلوده به
 امیال نفسانی و کدورت‌های گناهان می‌کند، ضمیر خداجو
 و حق‌طلب او کدر و تاریک شده و دیگر این هوای نفس و
 امیال شهوانی اوست که عنان قدرت را در او در دست
 می‌گیرد و آنگاه در شناسایی حق و باطل و گناه و ثواب
 دچار اشتباه می‌شود و روز به روز ظلمات بیشتری او را
 فرامی‌گیرد. ولی کسانی که فطرت خداجو و دوستدار ایمان
 خویش را آلوده به گناه نکرده باشند، به‌درستی راه صواب را
 تشخیص می‌دهند و به سوی هدایت قدم می‌نهند.

بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (آل عمران: ۷۶).
 ارتباط تقوا، محبت و اطاعت، توسط آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا» (آل عمران: ۱۰۸) نیز بیان می‌شود. در این آیه،
 واژه «اطاعت» به‌عنوان مترادف برای واژه «تقوا» معرفی
 شده است؛ بدین معنا که تقوا همان اطاعت از اوامر و
 نواهی الهی است. عشق و علاقه به پروردگار باعث
 اطاعت از او می‌شود، و تقوا محبت او را در دل انسان
 مؤمن بارور می‌کند. همه این روابط به شکل معکوس نیز
 بروز می‌کند؛ یعنی اطاعت از خداوند، محبت الهی را در
 دل می‌پروراند و محبت خداوند، که خود او در دل‌ها نهاده
 است، موجب تقوا، عبودیت و اطاعت از اوامر اوست.

اکنون با توجه به دو آیه فوق که در یکی، رابطه تقوا با
 محبت، و در دیگری، اطاعت با محبت را بیان می‌نماید،
 این رابطه به شکل یک تساوی ظهور می‌کند، که حد
 وسط آن محبت است. به بیان دیگر، با توجه به محبت
 الهی که در درون همه انسان‌ها به‌عنوان نقطه شروع
 استکمال آنها، قرار داده شده است، حبّ محبوب
 (خداوند)، باعث اطاعت از اوامر او می‌شود و اطاعت از
 او، تقوا را در درون انسان بارور می‌کند و با افزایش تقوا،
 محبت خداوند نیز رو به فزونی می‌نهد و این روند تا
 رسیدن به کمال انسانی ادامه دارد.

با توجه به این روند، اگر هر یک از این مؤلفه‌های
 ذکر شده از مسیر خارج شوند انسان نیز از مسیر کمال
 خارج شده است. برای مثال، اگر انسان ضمیر خداجوی
 خود را با آلودگی‌ها تیره کند، محبتی در دل او باقی
 نمی‌ماند تا منشأ اطاعت از پروردگار گردد و یا اگر از
 دستورات خداوند اطاعت ننماید، تقوا در او فزونی
 نمی‌یابد و ...

هرچه علاقه انسان به پروردگار عمیق‌تر گردد، انسان
 نزد او مقرب‌تر می‌شود؛ همان‌گونه که در آیه «وَقَالَتِ

در آیه ﴿ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾ (احزاب: ۴) می‌فرماید: اطاعت خدا با اطاعت کفار و منافقین تنافی دارد؛ چون قبول ولایت خدا و ولایت آنان متنافی است؛ مثل توحید و شرک، که در یک قلب جمع نمی‌شود (همان، ج ۱۶، ص ۲۷۴). انسان یک محبوب می‌تواند داشته باشد و حبّ خداوند با محبوب‌های دیگر با هم در یک‌جا جمع نمی‌شود.

تقوا شکوفاگر فطرت انسان در پرتو تعلیم الهی است: ﴿ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ ﴾ (بقره: ۲۸۲). رعایت تقوای الهی، انسان را در فرق‌گذاری بین حق و باطل توانا می‌کند: ﴿ ... إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا... ﴾ (انفال: ۲۹).

شاید در اینجا این شبهه مطرح شود که چرا انسان در اکثر موارد به رذایل اخلاقی مانند غیبت، دروغ و ... تمایل بیشتری دارد؟ مگر نه این است که انسان فطرتاً محبّ نیکی‌هاست، پس چگونه است که خواندن نماز شب و یا حفظ اعضا و جوارح از گناه برای اکثر افراد کاری سخت و دشوار است و ترک آنها برای انسان خوشایندتر به نظر می‌رسد؟ گویی انسان به گناه و معصیت و ترک اعمال خیر تمایل بیشتری دارد!

این شبهه از این موضوع نشئت می‌گیرد که ما فطرت انسانی را با تمایلات طبیعی او یکی دانسته‌ایم. در واقع، سطح طبیعت انسان هم‌ردیف حیوانات است؛ از این‌رو، سطح تمایلات و تنفرات آن نیز با بسیاری از حیوانات مشترک است. جذب و دفع برای طبیعت انسان لازم است، ولی باید به دست فطرت الهی تعدیل شود تا حیات الهی او به مخاطره نیفتد. در درجه وجودی فطرت انسان، همان‌گونه که جسم از روح حیات می‌گیرد، بر طبیعت او مقدم است (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷). این اصل یکی از مبانی تعلیم و تربیت از دیدگاه قرآن است. در همه انسان‌ها ایمان فطری و تمایل به نیکی‌ها و

حقایق قرار داده شده است، ولی تفاوت افراد در حفظ پاک‌ی و زلالی این فطرت و ترجیح به موقع و صحیح تعالیم فطری بر تمایلات طبیعی و پرورش و باروری این فطرت الهی با تعالیم پیامبران، معلمان و رسولان الهی و اعمال صالح و تهذیب نفس، از مشتبهات شهوانی است و گاه بر این قلبی که رنگ و بوی خدایی دارد بر اثر اعمال خود انسان حجاب قرار می‌گیرد و تیره و تاریک می‌شود: ﴿ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ (بقره: ۷) و به بیان دیگر، دل‌هایشان قفل شده و سخن حق را نمی‌فهمد و حقیقت را تشخیص نمی‌دهد: ﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴾ (محمد: ۲۴).

حتی هنگامی که انسان مشغول انجام کارهایی است که شر بودن آن برایش محرز است، در این هنگام نیز او به آن فعل از آن حیث که شر است تمایل ندارد، بلکه نخست پوششی از خیر کاذب بر شر صادق می‌کشد: ﴿ أَفَمَنْ زُينَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا ﴾ (مجادله: ۸) آن‌گاه با خود فریبی نفس مسوله و اغوای شیطان زینتگر، نسبت به آن کار اقدام می‌کند؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است: ﴿ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴾ (نمل: ۲۴) و شیطان گفت: ﴿ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾ (حجر: ۳۹).

به بیان دیگر، این اختلاف تشخیص در محبوب‌ها از پوشش و حجاب فطرت، و در نتیجه، خطا در تشخیص مصداق محبوب است. این حجاب از تربیت‌ها و عادات مختلف پیدا شده و هر یک به اندازه خود انسان را از محبوب واقعی دور می‌کند. هیچ‌یک از آنچه انسان دل‌باخته‌اوست، محبوب واقعی نیست؛ چراکه آنها محدود و ناقصند، ولی فطرت، مطلق و تام است. چنان‌که با رسیدن به هر محبوب مجازی دنیا، میل انسان به سوی

عَنْكَ جَوْلًا» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۹۱، ص ۱۴۸).
 محبت و علاقه در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که در قرآن کریم آمده است: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه: ۲۴). خداوند کسانی را که پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان و اموال و تجارت و خانه‌هایشان را از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی بیشتر دوست دارند تهدید کرده و آنها را در ردیف فاسقان قرار می‌دهد. در روایات معتبر آمده است: دربارهٔ حب و بغض از امام باقر علیه السلام سؤال شد: ایشان فرمودند: «هل الايمان إلا الحب والبغض؟» سپس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿اللَّهُ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانُ وَ زَيْنَةُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرُ وَ الْفُسُوقُ وَ الْعِصْيَانُ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۲۵). همچنین در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «وهل الدين إلا الحب؟» (همان، ج ۸، ص ۸۰).

نتیجه‌گیری

«محبت» در لغت به معنای گرایش و کشش ذاتی برای رسیدن به نوعی کمال است. از آنجاکه ریشه و مشتقات واژگانی همچون مودت، ولایت، رحمت، رأفت، احسان، حنان، الفت، خلة، شغف و اخوت در قرآن کریم به معنای محبت به کار رفته‌اند، از مقایسه نقاط اشتراک و افتراق محبت با معانی واژگان مترادف قرآنی، معنای محبت به شرح زیر است:

۱. مودت: محبت، میل طبیعی همراه با حکمت است، و مودت، کشش درونی بدون حکمت و مرتبه ضعیف‌تر و عمومی‌تر محبت. با وجود این، هر مودتی

محبوب دیگری مستمایل می‌شود. ولی آن‌گاه که حجاب‌های ظلمانی از چهره فطرت برداشته شود و ودیعه الهی، یعنی همان فطرت دست نخورده، هویدا گردد، آن وقت عشق به کمال مطلق بی حجاب و خالص در او هویدا می‌شود و محبوب‌های مجازی را در خانه دل در هم می‌شکنند (امام خمینی، ۱۳۸۰، ص ۸۲ و ۸۳).

همان‌گونه که ارزش علم به معلوم آن است، ارزش حبّ به محبوب است. هر اندازه محبوب والا باشد، محبت او نیز برین و بالاست. چون هیچ محبوبی همانند خداوند والا نیست، هیچ محبتی همتای حب الهی نخواهد بود. همان‌گونه که کرامت محبّ از کرامت محبوب است، نیروی ادراک و تحریک محب نیز به برکت قدرت محبوب خواهد بود؛ یعنی اگر محبوب حکیم و علیم بود، محبت او مایهٔ حکمت و علم می‌شود. ولی محب دنیا، غفلت از خداست؛ جهالت، عجز و غوایت به همراه دارد و محبت او مایهٔ کوری و کوری است (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴). ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۷).

انسان مؤمنی که مطیع اوامر الهی است، به ولایت تکوینی می‌رسد و خداوند در حدیث قدسی «قرب نوافل» که مورد قبول فریقین است، دربارهٔ او می‌فرماید: هیچ چیز به اندازهٔ انجام واجبات، بنده را به من نزدیک نمی‌کند؛ اما بندهٔ من از راه نوافل و انجام مستحبات به من نزدیک می‌شود تا آنجاکه محبوب من می‌گردد و اگر محبوب من شود، آن‌گاه من زبان او می‌شوم و او با فیض خاص من، در مقام فعل به صورت زبان من درآمده است (... و چشم او می‌شوم و...) (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۵۲) و کسی که لذت محبت خداوند را بچشد آن را با هیچ چیز دیگر عوض نمی‌کند. «مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَ مَنْ ذَا الَّذِي آنَسَ [أَنْسَ] بِقُرْبِكَ فَأَبْتَعَى

دوری می‌کند و مراتب دوری او از گناه، به درجه معرفت و یقین او به زیانباری گناهان بستگی دارد.

۴. تقوا: راه رسیدن به محبت، تقواست. تقوا نیز مانند اطاعت، همان‌گونه که از محبت نشئت می‌گیرد، باعث جلب محبت محبوب نیز می‌شود. هرچه اطاعت از دستورات الهی بیشتر شود محبت الهی نیز در درون انسان‌ها بیشتر می‌شود و این روند تا رسیدن انسان‌ها به بالاترین درجات تقوا ادامه می‌یابد.

۵. فطرت: انسان فطرتاً محب حقیقت است. خداوند محبت فطری خود را در وجود تمامی انسانها قرار داده است. البته مرتبه این محبت به مرتبه و درجه شناخت انسان از خدای متعال بستگی دارد که در گرو شناخت خود انسان است. انسان به هر مقدار که خود را بشناسد خدا را می‌شناسد و به هر مقدار که شناخت انسان از خدای متعال بیشتر باشد محبت وی نسبت به خدا و اطاعت از دستورات و فرامین وی نیز بیشتر و بهتر خواهد بود و تا معرفت و دوری از گناه و صفای باطنی نباشد، محبت حقیقی الهی بروز و ظهوری ندارد. بنابراین، نقش محبت در فرهنگ والای قرآنی نقشی اساسی است؛ زیرا نقطه اتصال مفاهیم کلیدی قرآن محبت و حب محبوب است.

محبت نیست. مودت همان محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد.

۲. ولایت: محبت به معنای نزدیکی بین دو چیز که اطاعت و وابستگی به محبوب را نتیجه می‌دهد.

۳. رحمت: محبت بعد معنوی پیوند و برطرف‌کننده نیاز نفسانی انسان است.

۴. الفت: نتیجه محبت، الفت و انس به محبوب است.

۵. خلّة: محبت رفع نیاز روحی، روانی و عاطفی

انسان نسبت به محبوب است.

از مقابله و از گمانی همچون کراهت، بغض و عداوت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مقایسه با کراهت، محبت طلب کردن با انتخاب و اختیار است و با توجه به تقابل معنایی آن با بغض، محبت، اشتیاق و علاقه قلبی به چیزی است که محب به آن راغب است.

مفهوم محبت با مفاهیمی همچون اراده و اختیار، اطاعت، معرفت، تقوا و فطرت روابط تنگاتنگی دارد که به شرح زیر است:

۱. اراده و اختیار: اختیار کردن و طلب و اراده، نتیجه محبت است.

۲. اطاعت: قرآن محبت و اطاعت را به صورت عمل و عکس‌العمل و تشدیدکننده یکدیگر می‌داند. این روند، با محبت الهی که خداوند در وجود همه انسانها نهاده است شروع می‌گردد، و پاک نگه‌داشتن این ودیعه الهی باعث علاقه به آنچه که محبوب دوست دارد، و در نتیجه، اطاعت او و تلبس به صفات نیکو می‌شود و عکس‌العمل آن، محبت خداوند نسبت به بندگان مطیع و صالح اوست.

۳. معرفت: محبت از یک‌سو، معلول معرفت و از سوی دیگر، علت طاعت است؛ زیرا نه محبت بی‌معرفت به دست می‌آید و نه طاعت بدون محبت. با داشتن معرفت، مادام که انسان زشتی باطن گناه را درک کند از آن

الإسلامية.

لاينز، جان (۱۳۹۱)، *درآمدی بر معناشناسی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، علمی و فرهنگی.
 مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار*، بیروت، الوفاء.
 مصباح، محمدتقی (۱۳۸۶)، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
 مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۴)، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب

الإسلامية.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الإسلامية.
 نراقی، محمد مهدی (بی تا)، *جامع السعادات*، تحقیق سید محمد کلانتر، نجف، دارالنعمان.

منابع

آلوسی، محمود (۱۴۰۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن*، ج چهارم، بیروت، دار احیاء التراث.
 ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دار صادر.
 امام خمینی (۱۳۸۰)، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، ج پنجم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه.
 جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، *تسنیم (تفسیر قرآن کریم)*، قم، اسراء.
 — (۱۳۸۴)، *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء.
 — (۱۳۸۱)، *سروش هدایت (مجموعه پیام‌ها)*، قم، اسراء.
 جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، *الصحاح فی لغة العرب*، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، ج چهارم، بیروت، دارالعلم.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المسفرات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
 طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲)، *پرتویی از قرآن*، ج چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار.
 طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.
 طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج سوم، تهران، ناصر خسرو.
 طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، *مجمع البحرین*، ج سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
 طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 عسگری، ابوهلال (۱۳۶۳)، *الفروق فی اللغة*، مشهد، آستان قدس رضوی.
 فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، ج سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، ج دوم، قم، هجرت.
 قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، *قاموس قرآن*، ج ششم، تهران، دارالکتب الإسلامية.
 کاشانی، فتح الله (۱۳۳۶)، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علمی.
 کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵)، *اصول الکافی*، تهران، دارالکتب